

پسا «برجام» و چشم انداز مبارزه‌ی طبقاتی در ایران

لیلا دانش

که فشار تحریم و تهدید جنگی را کاهش می‌داد، به جمهوری اسلامی این امکان را می‌داد که با ظاهری آراسته به دخالت‌های منطقه‌ای‌اش ادامه دهد.

جدی شدن مذاکرات برای حصول یک توافق، وقتی مطلوب شمرده شد که روشن بود ایران می‌تواند کاتالیزاتور فعالی در وقایع جاری منطقه‌ای باشد. چنین نقشی البته الزاما به معنای دست بالا داشتن ایران در سیاست منطقه نیست. برای آمریکا و ناتو مساله این است، که دولت ایران از یک سو عامل فشاری باشد بر عربستان و ترکیه به مثابه دولت‌های مدعی و از سوی دیگر بر گله‌ی تروریست‌های اسلامی به مثابه نیروهای ارتجاعی غیر دولتی دخیل در وقایع بر متن اختلافات سکتی میان شیعیان و اهل سنت. علاوه بر این، یک هدف مهم دیگر آمریکا و هم‌پیمانانش به مهار کشیدن دولت ایران است که خود با سیاست‌های تروریستی و جنگ افروازنه یک پای عدم ثبات در منطقه بوده است. تا جایی که امروز مشخص شده است، برجام برای دولت ایران نیز عمدتا گشایشی در حیطه‌ی دیپلماتیک و روابط بین‌المللی بوده است.

◀ **پاسخ ۲:** تشریح چنین مساله‌ی پیچیده‌ای طبعاً با یکی دو دسته دلایل مقدور نیست. ایران هسته‌ای و اتمی را نه آمریکا و نه هم‌پیمانان منطقه‌ای و غیر منطقه‌ای‌اش نمی‌پذیرفتند. قرار دادن ایران در لیست اشرار و نگه داشتن تهدید جنگ بر سر ایران، دقیقاً برای این بود که این حکومت با محظورات و مشخصات فعلی‌اش نمی‌توانست عنصر فعالی، نه در صحنه‌ی سیاست منطقه‌ای، و نه به طریق اولی در صحنه‌ی سیاست بین‌المللی باشد. البته فراموش نکنیم که فشار بر جمهوری اسلامی و تحمیل انزوای بین‌المللی، مساله‌ای است سی و چند ساله. علت اعمال این فشار نیز مهار کردن نقش دولتی بوده، که وجود و حیات خود را مدیون شکست انقلاب ایران و هم‌چنین ختم دوره‌ای از نظام بین‌المللی بوده است. انقلاب ایران تقریباً در آغاز یک دوره‌ی جدید در سیاست و روابط بین‌الملل اتفاق افتاد. در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی میدان یافت که با سرکوب انقلاب ایران روند تغییرات بنیادی در جامعه را مسدود کند. تغییراتی که می‌توانست منجر به حضور نیروهای سیاسی و اجتماعی‌ای شود، که هم تهدیدی برای طبقه‌ی حاکم ایران

◀ **پاسخ ۱:** هم در پروسه‌ی مذاکرات و هم در یک سال پس از برجام، محرز بوده است که کل این واقعه را باید در چهارچوب مسائلی جاری منطقه‌ی خاورمیانه فهمید و ارزیابی کرد.

نکته‌ی اول در این رابطه، این است که شکست‌های آمریکا در منطقه و بن بست در جنگ سوریه و عروج داعش، آمریکا و متحدین‌اش را در موقعیت دشواری قرار داد که در افتادن با جمهوری اسلامی و آغاز یک جنگ دیگر را بسیار دشوار می‌کرد. مخالفت آمریکا با پروژه‌ی هسته‌ای ایران طبعاً از روی سیاست انسان‌دوستانه نبود. ایران در زمان شاه نیز درگیر چنین برنامه‌ای بود، بدون این که از چشم آمریکا پنهان باشد. به علاوه، در خاورمیانه، پیش از جمهوری اسلامی، پاکستان و هند به درجات مختلف به غنی‌سازی اورانیوم پرداخته بودند؛ اگر فعلاً نخواهیم از وجود این پتانسیل در خود آمریکا و روسیه و چند کشور دیگر اروپایی چیزی بگوییم. مساله این است که ایران نمی‌بایست خود مستقلاً با توسعه‌ی پروژه‌ی هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم به نیرویی در منطقه تبدیل شود، که می‌توانست منافع آمریکا و یاران مرتجع منطقه‌ای‌اش را به خطر اندازد. چنین بود که بعد از شکست‌های آمریکا و ناتو در افغانستان و عراق (که از قضا در هر دو مورد، ایران نقش‌هایی در رتق و فتق امور ایفا کرده بود)، فشار بر ایران برای برنامه‌ی هسته‌ای به یک سیاست گسترده تبدیل شد که با تحریم‌های اقتصادی و تهدید جنگ علیه ایران، جمهوری اسلامی را تا مرز سقوط پیش برد.

دوم این که، در قریب سی و چند سال گذشته، جمهوری اسلامی بقای خود را از طریق سیاست سرکوب گسترده و بلندپروازی‌های برون مرزی دنبال کرده است. مساله‌ی هسته‌ای هم یکی از این موارد بوده، که حفظ حیات حکومت را گره زد به یافتن نقشی در تحولات منطقه‌ای با دست‌رسی به اورانیوم غنی شده و یا نمایش داشتن چنین پتانسیلی. اما مستقل از نیت جمهوری اسلامی، فشار تحریم‌ها، گسترش نارضایتی عمومی، بن بست سیاسی و اقتصادی حکومت که به نوبه‌ی خود بر تشدید اختلافات جناحی می‌افزود، همگی جمهوری اسلامی را بر آن داشت تا اعمال نقش منطقه‌ای را با استفاده از شرایط موجود گره زند به بن بست سیاست‌های دول غربی در خاورمیانه. رفتن پای این مذاکرات، در عین حال



محسوب می شد و هم برای آمریکا و بورژوازی بزرگ غرب که در متن این شرایط به دنبال یافتن پایه های جدید اعمال نفوذ در منطقه ی خاورمیانه بودند. نقش چنین حکومتی با سرکوب انقلاب در همان سه سال اول می توانست تمام شده باشد. اما حکومت اسلامی، در عین حال، نقشه ها و آمال طبقاتی و ایدئولوژیک خود را نیز داشت. و همین ها محرک عمل کرد و نقش آفرینی اش در وقایع بعدی مثل تداوم جنگ ایران و عراق، صدور انقلاب به منطقه و عروج پان اسلامیسیم، تقویت جریانات حکومتی و تروریستی اسلامی، ... و نهایتاً برنامه ی هسته ای شد.

این پروژه ی اخیر مثل بسیاری از دیگر اقدامات جمهوری اسلامی، از یک سو با مخالفت قدرت های منطقه ای مواجه شد و از سوی دیگر با منافع قدرت های بزرگ در شکل دادن به نظم و نسق مورد نیاز خودشان در منطقه هم خوانی نداشت. بنابراین، زمین گیر کردن جمهوری اسلامی در این عرصه مدافعین زیادی داشت. تحریم، انزوا و تهدید جنگی، ابزارهای اعمال این فشار بودند. برجام بر متن شرایط امروز خاورمیانه، جمهوری اسلامی را در یک عرصه ی مهم ابراز قدرت اش خلع سلاح کرده تا تلاش اش برای اعمال قدرت در منطقه را به مجرای مهار شده ای کانالیزه کند. توافق هسته ای چیزی بیش از این نیست. و اکثر دست اندرکاران حکومتی نیز ورای اختلافات جناحی، تاکنون بیش تر در مدح کارآیی دیپلماسی و ختم دادن به دوران انزوای بین المللی جمهوری اسلامی گفته و نوشته اند.

اما نکته ی دوم، یعنی بازتعریف نقش قدرت های منطقه ای به عنوان محرک توافقات موسوم به برجام. وضعیت سیاسی در منطقه ی خاورمیانه هم به لحاظ اعتراضات اجتماعی و هم به لحاظ سیاست های دول بزرگ غرب در این منطقه، شرایطی را به وجود آورده که جدید و بسیار خطیر است. تلاش دول بزرگ غرب به رهبری آمریکا برای شکل دادن به نظم نوین در خاورمیانه و بازتعریف نقش های منطقه ای، علی رغم جنگ های گسترده و هزینه های سنگین نظامی، حاصلی جز از دست رفتن شیرازه ی امور نداشته است. سقوط چند دیکتاتور که در وقت خود مورد حمایت همین دولت های غربی بودند، موجبات گسترش دموکراسی را حتا در شکل مورد نظر این قدرت ها فراهم نکرد. قذافی رفت تا سرنوشت لیبی به جنگ قبیله ای واگذار شود؛ حسنی مبارک سقوط کرد، اما صحنه به ارتجاعیون اسلامی و سپس نظامیان دست ساخته ی مبارک واگذار شد؛ در بسیاری دیگر از کشورهای عربی، که به نوعی در معرض «بهار» عرب قرار گرفتند، هم وضعیت کمابیش همین طور است. عواقب جنگ خانمان سوز در سوریه به نحوی آشکار بر مناسبات بین المللی تاثیر گذاشته؛ دستجات مسلحی که توسط حمایت های مستقیم و غیر مستقیم غربیان برای تاثیرگذاری بر روند اوضاع ایجاد شدند، تبدیل شده اند به یک عامل خطرناک در ثبات و امنیت اجتماعی، نه فقط در منطقه ی خاورمیانه، بلکه حتا در اروپا و آمریکا! البته آمریکا و هم پیمانانش به موازات بمباران «دموکراتیک» دو دهه ی اخیر، خط مشی دیگری نیز داشتند: تاثیر بر تحولات خاورمیانه با اتکا به عوامل درونی آن. امروز بر همه آشکار است، که هم تسلیح القاعده و دستجات تروریست اسلامی بخشی از این سیاست

بوده و هم حمایت شاخه های معتدل تر اسلامی. در حقیقت، رو کردن به قدرت های منطقه ای، نتیجه ی شکست های مفتضحانه ی سیاست های آمریکا و ناتو بوده و در این نقشه، ترکیه، ایران، اسرائیل و عربستان سعودی که تاریخا بر سر نقش ژاندارمی منطقه در رقابت با هم بوده اند، هر کدام به نوعی دخیل می شوند و هر کدام بسته به توان سیاسی و نظامی شان رُل ویژه ای می توانند داشته باشند. این نقش ها البته با توجه به مجموعه ی تحولات اجتماعی منطقه و با داده های امروز، نقش هایی کوتاه مدت و ابزاری هستند. بنابراین، تا جایی که به ایران مربوط می شود، این بار آرزوهای عظمت طلبانه ی بورژوازی ایران به نحو برجسته ای هم سو شده است با طرح ها و برنامه ها و تلاش هایی که در جریان است تا نظام سیاسی خاورمیانه را بازتعریف کند.

◀ **پاسخ ۳:** نیاز به گفتن نیست، که جدال های جاری در منطقه ی خاورمیانه علی رغم نقش غیر قابل انکاری که هم اکنون دستجات اسلامی در آن دارند، اساسا بر سر آتیه ی این منطقه در مناسبات بین المللی و نقش قدرت های بزرگ در آنست. در چنین شرایطی، رقابت نیروهای مدعی نقش برتر در منطقه هر روز اشکال پیچیده تری به خود می گیرد. جمهوری اسلامی به عنوان یکی از اینان، سال هاست که با سیاست ها و پروژه های مختلف در تلاش یافتن جایی در مناسبات قدرت در منطقه است. سیاست صدور انقلاب و پان اسلامیسیم هم همان هدفی را داشت، که برنامه های اخیرتر جمهوری اسلامی مثل پروژه ی هسته ای، دخیل شدن در جنگ سوریه و هم چنین مسایل درونی عراق، تلاش برای تقویت هلال شیعه، دخالت در یمن و... به دست گرفتن پروژه ی هسته ای که جنجالی ترین این پروژه ها بوده، زمانی وقوع یافت که ناتوانی و شکست آمریکا و ناتو در جنگ های افغانستان و عراق آشکار شده بود. اما مخالفت های گسترده با این برنامه و بسیج نسبتا گسترده ی منطقه ای و جهانی علیه حکومت ایران، عملا نه فقط قدرت رقابت منطقه ای جمهوری اسلامی را کاهش داد، بلکه حیات حکومت را به خطر انداخت. از زاویه ی حکومت ایران، با برجام، دولت ایران قادر می شود که با خروج از انزوای بین المللی، با خشتی کردن تبلیغات اسرائیل و عربستان در این زمینه با دست بازتری با دخالت در سوریه نقش برتر خود را تحمیل کند. از زاویه ی آمریکا و ناتو نیز خلع سلاح یک قدرت منطقه ای و کشاندنش پای میز مذاکره، یعنی از یک سو راضی نگه داشتن اسرائیل و عربستان و از سوی دیگر ادامه ی حضور در منطقه بدون تهدیدهای ناشی از سلاح اتمی در دست حکومت ایران.

در هر حال، بغرنج شدن شرایط خاورمیانه و ناتوانی آمریکا و ناتو از مهار وضعیت حاضر، به دولت ایران نیز این فرجه را داد تا با «قربانی» کردن یک پروژه (هسته ای)، جای خود را در رقابت های جاری حفظ کند. تهدیدهای جنگ علیه ایران به دلیل برنامه ی هسته ای با این که امکان وقوع اش کم بود، اما به اندازه ی کافی توانست جامعه ی ایران را زیر فشار قرار دهد. موقعیت مستاصل جناح های حکومتی در مقطع انتخابات گذشته حاصل همین وضعیت بود. روحانی با پلاتفرم حل معضل انزوای بین المللی ایران و مشکلات ناشی از برنامه ی هسته ای،



طبیعی موجود در قلمرو زیست‌شان به جای این که بلای هستی‌شان باشد، پشتوانه‌ی اصلی تحقق این آرزوها شود؟ پاسخ این سئوالات چیزی نیست جز این که از یک سو، دست ارتجاعیون منطقه در هیات دولت‌های مستبد و دستجات تروریست اسلامی و غیر اسلامی از زندگی مردم کوتاه شود؛ و از سوی دیگر، به حضور قدرت‌های جنگ افروز حامی ارتجاعیون منطقه خاتمه داده شود.

منطقاً از کنار دست محرومان جامعه نمی‌شود چیزی غیر از این گفت. اما واقعیت این است، که کلاف سر درگم امروز در خاورمیانه محل تلاقی روندهای پیچیده‌ای است که اتخاذ چنین راه حل ساده و سازنده‌ای را دشوار جلوه می‌دهد. آمریکا و ناتو (و حتا روسیه و چین) راه حلی را می‌خواهند که منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی درازمدت‌شان را تضمین کند. چنین راه حلی الزاماً به معنای ختم جنگ در خاورمیانه و بهبود وضعیت مردم نخواهد بود. تا جایی که به قدرت‌های منطقه‌ای برمی‌گردد نیز شاهد همین روال هستیم. هر کدام از این مدعیان مادام که

بنا بود تداوم حیات حکومت را در چنین شرایطی تضمین کند. و واقعیت این است، که رقابت فشرده‌ی جاری در منطقه به جمهوری اسلامی به راحتی امکان تحقق بلندپروازی‌های فرامرزی‌اش را نخواهد داد. تلاش برای یافتن نقش برتر منطقه‌ای از جانب اسرائیل، عربستان و ترکیه نیز در جریان است. آن‌ها نیز پروژه‌های ارتجاعی خود را دارند. کودتا در ترکیه و بهره‌برداری آشکار اردوغان از آن برای تثبیت حکومت جنگ افروز خود، یکی از این‌هاست. تهدیدهای عربستان و اسرائیل و «سریچی»‌شان از آمریکا نیز گواه بر این است، که رقابت منطقه‌ای می‌تواند آستان جنگ‌های دیگری هم میان قدرت‌های منطقه‌ای باشد. بر متن چنین شرایطی، جنجال حکومتیان در قلمداد کردن این ماجرا به عنوان یک پیروزی بزرگ را باید بیش‌تر به حساب خرسندی از امکان بقا گذاشت.

◀ **پاسخ ۴:** بحران‌ها به طور عموم، و در این مورد خاص بحران خاورمیانه، نمی‌توانند راه حلی واحد یا یک بعدی داشته

برنامه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی، از یک سو با مخالفت قدرت‌های منطقه‌ای مواجبه شد و از سوی دیگر با منافع قدرت‌های بزرگ در شکل دادن به نظم و نسق مورد نیاز خودشان در منطقه هم‌خوانی نداشت. بنابراین، زمین‌گیر کردن جمهوری اسلامی در این عرصه مدافعین زیادی داشت. تحریم، انزوا و تهدید جنگی، ابزارهای اعمال این فشار بودند. برنام بر متن شرایط امروز خاورمیانه، جمهوری اسلامی را در یک عرصه‌ی مهم ابزار قدرت‌اش فلج سلاح کرده تا تلاش‌اش برای اعمال قدرت در منطقه را به مبرای مهار شده‌ای کانالیزه کند. توافق هسته‌ای پییزی بیش از این نیست. و اکثر دست‌اندرکاران حکومتی نیز تاکنون بیش‌تر در مدح کارآیی دیپلماسی و قتم دادن به دوران انزوا بی‌المللی جمهوری اسلامی گفته و نوشته‌اند.



منافع خود را در راه حل‌های ارائه شده در خطر ببینند، عامل چوب لای چرخ گذاشتن می‌شوند:

ترکیه چند سال پیش بنا بود مدل توسعه‌ی خاورمیانه و کشورهای اسلامی باشد. امروز ترکیه برای نقش به غایت مخرب‌اش در تقویت تروریست‌های اسلامی از همه سو مورد انتقاد است. دیگر نه فقط کسی از مدل ترکیه چیزی نمی‌گوید، بلکه تلاش‌اش برای نزدیک شدن به اتحادیه‌ی اروپا با یادآوری فجایع ارمنستان پاسخ می‌گیرد. ترکیه با تشدید سرکوب داخلی و با حمایت بی‌شائبه از تروریست‌های اسلامی، خود یک پای ناامنی و جنگ در منطقه است.

«دموکراتیزه» کردن خاورمیانه، که با جنگ و بمباران دو دهه است زندگی را در این منطقه جهنم کرده، با حمایت گسترده‌ی **عربستان سعودی** صورت می‌گیرد که اصولاً به دوران دیگری تعلق دارد، اما کماکان یک پای مهم تحولات جاری در منطقه است.

اسرائیل یک عامل دیگر موثر در تداوم چنین وضعیتی است،

باشند. مردم خاورمیانه در چنگال مناسبات عقب مانده‌ی عشیرتی، جنگ‌های سکتی مذهبی، و شرایط نامساعد اجتماعی گرفتارند و گرفتار خواهند ماند، مادام که با قامتی استوار توان تاثیرگذاری بر این شرایط را به نفع اکثریت مردم این جوامع جلوی صحنه نیاورند. این البته حرفی کلی است، ولی بی‌اندازه واقعی! این بحران چیست و از کجا آمده است؟ غیر از این است، که آمریکا و ناتو بار بحران اقتصادی خود را در خارج از مرزهای‌شان بر سر مردم خاورمیانه خراب می‌کنند؟ برای مردم این منطقه، به ویژه پس از دو دهه جنگ و تخریب، چه چیز مهم‌تر از این است که جنگ دیگر تهدیدی بر زندگی روزمره‌شان نباشد؟ هر روز مجبور به مهاجرت به کشوری نباشند؛ خود برای سرنوشت‌شان تصمیم بگیرند؛ اعتقادات مذهبی خودشان و دیگران، شمشیری بالای سرشان نباشد؛ کار و مسکن و آموزش و بیمه‌های اجتماعی در دسترس‌شان باشد؛ جرات کنند برای آتیه‌ی فرزندان‌شان فارغ از «بحران»‌هایی که هر روز از گوشه‌ای سبز می‌شود، برنامه‌ریزی کنند؛ و منابع



که خود سال هاست بانی یک جنگ سکتی تمام عیار در کشتار مردم بی گناه فلسطین و تداوم دیکتاتوری مذهبی و اشاعه‌ی ارتجاع است.

برجام هنوز **ایران** را از ظن پتانسیل غنی کردن اورانیوم خلاص نکرده است. **ایران** سال هاست که هم پای سرکوب داخلی، یک پای ناامنی و بی ثباتی، ترور و جنگ های فرقه ای در منطقه است.

و روشن است که منافع متفاوت مدعیان نقش برتری در منطقه، در حقیقت یعنی تداوم جنگ قدرت. نیروهایی که خود درگیر جنگ قدرتی تمام عیار هستند، هیچ کدام به تنهایی نمی توانند اکتور برجسته ای در این پروسه باشند. و این خود توضیح دیگری است بر پیچیده شدن و پیچیده ماندن وضعیت حاضر. توجه داشته باشیم، که بر خلاف دوره های قبل که آمریکا خود را تماما پشت سیاست های دست نشاندهاگان و مریدان خود می گذاشت، امروز نمونه هایی از انتقاد آشکار از آن ها و تلاش برای دامن زدن به تغییراتی در درون حکومت های شان نیز مشاهده می شود. مشخصا همه ی کشورهای مدعی نقش برتر در خاورمیانه، از جانب سران دول غرب به درجات مختلف مورد انتقاد آشکار قرار گرفته اند. علت این مساله هم نقش آن ها در موقعیت جاری در منطقه است و هم دشواری پذیراندن عربستان سعودی و ترکیه و حتا اسرائیل به عنوان سرمشق «دموکراسی» به افکار عمومی غرب، حتا اگر پلیس خودشان محکوم شده باشد به نژادپرستی سیستماتیک! این در عمل یعنی این که رقیبان احراز نقش برتر در منطقه حتا از جانب آمریکا و ناتو نیز مورد چالش هایی قرار می گیرند، که می تواند ثبات داخلی آن ها را برهم زند و در نتیجه نقش آفرینی شان در منطقه را با مخاطره مواجه سازد.

نتیجه این که، تصور راه حلی برای بحران خاورمیانه در کوتاه مدت (و حتا میان مدت) با مفروضات امروز بسیار دشوار است. در سطح دولت ها و روابط میان قدرت های بزرگ، هر راه حلی به منافع یک دسته از این ارتجاعیون برخورد می کند. این را باید گفت تا بتوان نتیجه گرفت، که ایران قرار نیست شوق القمر کند و نمی تواند چنین کند. نقش ایران نهایتا این است، که با تقویت هلال شیعه و با ظاهر شدن در هیاتی قدرت مندتر بتواند گاه و بی گاه سدی شود در مقابل گردن کشی های اسرائیل، عربستان سعودی و ترکیه. رقبای ایران (اسرائیل، عربستان، و ترکیه) هم کمابیش نقشی غیر از این ندارند.

آن چه که در جریان است، بر سر یافتن راهی برای برون رفت از بحران به نفع جامعه و مردم نیست، بلکه بر سر این است که منافع قدرت های دخیل در معضل خاورمیانه به خطر نیفتد. این تصویر البته تماما با آن چه که نیازهای جامعه ی انسانی و اکثریت مردم خاورمیانه می طلبد، در تناقض آشکار است. خاورمیانه سال هاست در اشتیاق بهبود و رفاه، گسترش توان اقتصادی اجتماعی مردم و آزادی های اجتماعی می سوزد. و این ها نقطه عزیمت طرف های درگیر در نابسامانی جاری در خاورمیانه نیست. به همین دلیل است، که تنها حضور مستقل خود مردم است که با پافشاری بر حق و حقوق اجتماعی شان می تواند مبشر تغییری امیدبخش در این صحنه ی سیاه باشد. این البته ادا ساده نیست و هر چه بحران خاورمیانه پیچیده تر

می شود، نزدیک شدن به این منطقی ترین راه برای غلبه بر معضل دشوارتر می شود. با این حال، بهترین و مطمئن ترین راه همین است.

◀ **پاسخ ۵:** برجام شاید به قول خودشان ختم انزوای سیاسی بین المللی ایران بوده باشد، اما هنوز به معنای گشایش اقتصادی نیست. با این که نمونه هایی از اشتیاق شرکت های خارجی برای ورود به ایران و سرمایه گذاری در همین دوره ی کوتاه موجود بوده است، اما نمی توان از یک تغییر چشم گیر و یا چشم انداز یک تغییر چشم گیر حرف زد. معضلات سیستم بانکی و نتایج دوره ی تحریم ها هنوز کاملا حل و فصل نشده اند. هنوز گاه و بی گاه طرفین مذاکرات هسته ای با یادآوری محدودیت ها، خاطر نشان می کنند که آن چه در عمل اتفاق می افتد بسیار محدودتر از آنی است که جمهوری اسلامی مترصد است به افکار عمومی بقبولاند. این که بانک های بزرگ جهانی هنوز طرف حساب ایران نمی شوند و منتظر «چراغ سبز» هستند، خود گواه این مساله است. اما مشکل تنها بر سر علاقه، امکانات و عدم امکانات بانک های خارجی و یا سرمایه گذاری خارجی در ایران نیست. در این زمینه به سه فاکتور باید توجه کرد:

اولین مساله این است که **برنامه ی اقتصادی دولت چیست؟** اگر قرار است چرخ اقتصادی جامعه بچرخد و سرمایه سودآور باشد و مردم هم علی رغم تدام استشارشان قادر به ادامه ی حیات باشند، چه برنامه ای می تواند پاسخ گو باشد؟ واقعیت این است، که اتخاذ سیاست های نئولیبرالی با تبصره ها و کم و زیادهایش در زمینه های مختلف سال هاست که در دستور حکومت اسلامی است. جنبش اصلاحات دوم خرداد، که امروز هم آقای روحانی خود را وارث نوع تلطیف شده ی آن می داند، بنا بود راه اتخاذ و پیش روی همین مدل را هموار کند. و علی رغم این که جمهوری اسلامی در عرصه های متفاوتی تلاش کرده تا سیستم خود را برای پذیرش تمام و کمال چنین مدلی صیقل دهد، اما هنوز نمی توان گفت که این مدل نتایج شگفت آوری برای اقتصاد از هم گسیخته ی ایران بار آورده است. و این فقط ناشی از معضلات درونی حکومت اسلامی نیست، بلکه در عین حال ریشه در ناتوانی و بن بست مدل نئولیبرالی بر متن بحران اقتصادی جهانی دارد.

اختلافات جناحی، که به قدمت طول عمر حکومت اسلامی است، علی رغم این که در اساس با اختلافات جریان های حاکم در هر حکومت بورژوازی تفاوتی ندارد، اما در یک نقطه متمایز است. در حکومت های دموکراتیک غربی (پارلمانی)، احزاب برنامه ها و دیدگاه های سیاسی و یا حتا ایدئولوژیک متفاوتی دارند، اما این تمایزات و اختلاف ها با هر بار نشست کردن به جامعه، گل سیستم را به تکان های مرگ نمی اندازند. در جمهوری اسلامی هم به دلیل فرهنگ سیاسی پارلمانی این حکومت و هم به دلیل اختناق گسترده ای که در جامعه حاکم بوده، هر اختلاف و کشمکش در درون حاکمان می تواند به سرعت به تکان های اجتماعی جدی ای تبدیل شود که مورد علاقه ی صاحبان سرمایه و شرکت های بزرگ خواهان سرمایه گذاری درازمدت (خواه ایرانی و خواه بین المللی) نیست. بنابراین، نفس ساختار حکومت اسلامی خود یک عامل



گند کننده - نه تماما بازدارنده- در این زمینه است. و فاکتور سوم، **نارضایتی های اجتماعی** است. گرانی، بیکاری، ناامنی اقتصادی و اجتماعی، و دو سه شغله بودن، یعنی ماتریال لازم برای داشتن یک انبار باروت. هم چنین نبود آزادی های سیاسی در جامعه ای که یک تحول فرهنگی بزرگ را در همین سی و چند سال از سر گذرانده، مساله ی بسیار جدی ای است. بحث بر سر تحمیل قوانین عصر حجری اسلامی نیست. این ها در عمل نقض شده اند. بحث بر سر نیروی نهفته ای است، که بنیادی های ایدئولوژیک حکومت را در هر قدم به سخره کشیده و کماکان به انتظار لحظه ای است که خود را از این بختک منحوس نجات دهد. هر اختلاف در میان بالایی ها، در نتیجه این نیرو را به تکاپو وا می دارد و این آن خطری است که سرمایه گذاران آن را عدم امنیت اجتماعی می نامند.

آن چه در عمل در همین دوره ی کوتاه شاهد بوده ایم، این است که دولت آقای روحانی هم پای پیش برد مذاکرات هسته ای و آماده شدن برای ورود به جامعه ی بین المللی، با فشار بر جامعه،

این را نه رژیم ایران می خواست و نه آمریکا و هم پیمانان غربی اش. سد کردن تهدید جنگ و نتایج غیر قابل تردید آن برای کل جامعه، یک نقطه ی مشترک در روابط جناح ها بود. در عین حال، تداوم جنگ در سوریه و نقش ایران در آن، نزدیکی و هم پیمانی روسیه - ایران در این زمینه، بر متن اختلافات روسیه با آمریکا/ ناتو، چشم انداز تازه ای را در مقابل حکومت اسلامی می گشود. مساله این بود که نقش آفرینی منطقه ای اکنون از راهی غیر از پروژه ی هسته ای نیز ممکن بود و این ارزش نوشیدن یک جام زهر دیگر را داشت!

اما با برجام تنها حکومت نیست که از شر یک خطر مقطعی خلاص شده است، بلکه جامعه در تمامیت خود نیز چشم انداز جدیدی را در مقابل خود می دید. به جای جنگ و ازهم گسیختن شیرازه ی جامعه، که مستقل از احتمال وقوع اش تهدیدی بر سر جامعه بود، امروز می شود به بهبود اوضاع امید بست. به عبارت دیگر، رفع خطرات ناشی از تحریم و تهدید جنگ، مجددا این سؤال را در مقابل کل جامعه گذاشته که

گسترش و تعمیق سازمان یابی سراسری، وقتی ممکن خواهد بود که دیدگاه های با افتاده ای در جامعه طرح شده باشند؛ دیدگاه هایی که در پیوند با مسایل مبرم و دوره ای قرار می گیرند. مثلا پگونگی حل مساله ی بیمه های اجتماعی، مساله ی آزادی های سیاسی و اجتماعی، پگونگی برخورد با معضلات ناشی از بحران های سیاسی در ناورمیانه، اجتناب از جنگ و مخالفت با تروریسم، پگونگی ایستادگی در مقابل آمریکا و ناتو و دنبال چه های مرتجع منطقه ای شان... در غیاب حرکت ها و پاسخ های بزرگ، تشکل های بزرگ و سراسری، اگر هم تشکل بگیرند، مشغول مسایلی خواهند شد که بازپس گیری دستاوردها برای دولت و دستگاه سرکوب اش چندان دشوار نخواهد بود.



چرخ اقتصاد جامعه چطور باید بچرخد. اگر تهدید جنگ موجود نیست، چه باید کرد تا سه شغله بودن شرط چرخاندن زندگی نباشد، تا بیکاری جامعه را به سقوط نکشاند، تا تورم و گرانی آه از نهاد همگان بر نیارد، تا مردم بتوانند اصولا برنامه های درازمدت تری برای زندگی شان داشته باشند... پرداختن به این امور، یعنی وارد شدن به عرصه ای که می تواند ثروت های افسانه ای بخش هایی از حکومت را در معرض خطر قرار دهد، حتا علی رغم رفع خطر جنگ و به بازی گرفته شدن در مناقشات جاری در منطقه.

آن چه که در دوره ی بعد از برجام شاهد آن هستیم، بازتاب این واقعیت است. جناح های حکومتی، درست مثل زمان خاتمی، اولاً: برنامه های اقتصادی متفاوتی ندارند؛ ثانیاً: فاقد پتانسیل پیش برد یک پروژه ی تمام عیار نئولیبرالی هم در عرصه ی اقتصاد و هم در عرصه ی سیاست هستند. و این ناتوانی امروز با بحران عظیم اقتصادی جهانی به مراتب عمیق تر شده است. به عبارت دیگر، هیچ کدام از این جناح ها در همان مفهوم

تعداد اعدام ها و دستگیری ها را به نحو آشکاری افزایش داده است. کسی نگران این نیست، که سیاست اعدام و دستگیری و شلاق و شکنجه مجددا موجب انزوای دولت شود. این سیاست، پشت بند آن سازش و توافق است. اگر قرار است جامعه برای سرمایه گذاری خارجی ها امن باشد، باید پایینی ها را خفه کرد تا حتا با وجود اختلاف میان بالایی ها جرات سر بلند کردن نداشته باشند. این معنای سیاستی است که اتخاذ شده، اما نتایج آن الزاما همان که جمهوری اسلامی می خواهد نیست. جامعه ی ایران بعد از تحمل عوارض تحریم ها و فشارهای سیاسی و اقتصادی آن دوره، چشم انتظار تغییراتی است. و سرکوب هم حدی دارد!

◀ **پاسخ ۶:** به توافقی بر سر پروژه ی هسته ای رسیدن، در شرایطی که حکومت ایران زیر فشار تحریم ها و تهدید جنگ بود، برای کل رژیم حیاتی بود. وقوع یک جنگ حتا در ابعاد کوچک می توانست ایران را به یک سوریه ی دیگر تبدیل کند.

بورژوازی کلمه، اهل کار کلان نیستند. پته هم دیگر را روی آب انداختن، به صندوق ای میل هم دیگر سرکشیدن، فیش های حقوقی روکردن و یا هر از چندگاهی سر یک «خودی» دیگر را زیر آب کردن، حتا از خلوص ایدئولوژیک هم نیست؛ به دلیل ناتوانی سیاسی و بطالت تاریخی است. محتوای اختلافات جناحی درون حکومت اسلامی، مدت هاست که از این فراتر نمی رود.

◀ **پاسخ ۷:** هم چنان که گفته شد، تفاوت برنامه ای و استراتژیکی خاصی در میان این جناح ها دیده نمی شود. بیش ترین تفاوت برنامه ای و استراتژیک در مناسبات جناحی را می شد در دوره ی خاتمی و اصلاح طلبان اولیه دید. تفاوت میان جناح ها در آن دوره روشن تر بود، به ویژه در عرصه ی سیاست. اصلاح طلبان دنبال تغییراتی در ساختار سیاسی حکومت بودند، که متمایز بود از آن چه جناح مخالف می خواست؛ اما عدم وجود یک پلاتفرم اقتصادی روشن مانع از پیش رفت همه جانبه ی اصلاح طلبان شد. و وقتی معلوم شد که پرچم اصلاح طلبی برای صندوق های رای خیر و برکت دارد، جماعتی از سنتی ها هم اصلاح طلب شدند.

مدت هاست که مناسبات درونی طبقه ی سرمایه دار ایران، به خوبی نشان داده که این طبقه لاقفل با همین نمایندگان جلوی صحنه اش قادر به کار بزرگی در جامعه ی ایران نیست. علم کردن برنامه ی هسته ای و دخالت در جنگ و ویرانی این و آن کشور، بیش از آن که نشان از آمال عظمت طلبانه داشته باشد، فرار از ناتوانی در اداره ی جامعه بوده است. با این حال، باید تاکید کرد که حتا تمایلات بخش هایی از طبقه ی حاکم به میدان دادن به سرمایه گذاری های خارجی، دعوت شرکت های بزرگ، تلاش برای تصحیح و ترمیم سیستم بانکی،... در شرایط امروز کم تر می توانند به نتیجه برسند. شرایط امروز با دوره ی شروع جنبش اصلاحات در حکومت اسلامی متفاوت است. برنامه های اقتصادی نئولیبرالی، که در دهه های اخیر به وفور مورد اجرا واقع شده اند و از آمریکای لاتین تا اروپا و آفریقا (و حتا به درجه ای خود ایران) را زیر چکمه های خود گرفته اند، بی حاصلی خود را در حل معضلات امروز سرمایه داری در یک مقیاس پایدارتر نشان داده اند. به این دلیل نیز فقدان چشم اندازهای قابل دست رس در تداوم حیات حکومت اسلامی، عاملی است در تشدید اختلافات جناحی. رو کردن فیش حقوقی این و آن به تقلید از موارد مشابه در اروپا و شاید با الهام از ماجرای فرارهای مالیاتی پاناما، بیش تر به ژست های «متمدنانه» ی متناسب با پشت میز مذاکره نشینی می ماند تا راهی برای حل معضلات عدیده ی یک جامعه ی مختنق و شکسته زیر بار نابرابری های سیستماتیک اقتصادی و اجتماعی و دیکتاتوری مالی آقازاده ها! پاسخ مختصر من به این سؤال این است، که مناسبات و اختلافات جناحی در درون حکومت اسلامی امروز دیگر در سطحی نیست که با پلاتفرم و قطع نامه و نظریه مورد مذاقه قرار گیرد. دست اندرکاران حکومت ایران، مستقل از تعلقات جناحی، با تحمیل سرکوب گسترده و سیستماتیک به ثروت های کلان رسیده اند. نقطه نظر و دیدگاه و پلاتفرمی هم اگر موجود بوده، به نحو زمختی تنها برای حفظ این موقعیت بوده است.

گرچه این خاصیت سرمایه داری عصر حاضر است و با رو شدن هر روزه ی ابعاد دیکتاتوری بانک ها بر جهان خیلی هم مایه ی تعجب نیست؛ با این حال، یک دولت مستقر با هر آرایشی که به خود گرفته باشد، «مسئولیتی» به عنوان «دولت» دارد. اختلافات جناحی امروز در ایران، به تناوب گواه بی مسئولیتی سران حکومت در قبال این «مسئولیت» بوده است. به همین دلیل است، که هر کشمکش جناح ها به سرعت راه به درون جامعه باز می کند. در دوره ی قبل - مقطع انتخابات گذشته - وقتی این اعتراضات به درون جامعه رسوخ کرد، سران حکومت توانستند خود را جمع و جور کنند و با کهریزک و اعدام و شکنجه، ... جلوی پیش رفت اعتراضات را بگیرند. و تکرار این نوع برخوردها تا وقتی ممکن است، که هنوز درجه ای از انسجام در درون حکومت هست تا منفعت کُل حکومت را بر منفعت جناحی ارجح بدارد. این پدیده، اما تا ابد قابل دوام نیست.

◀ **پاسخ ۸:** برجام البته فراتر از یک برنامه ی اقتصادی است، اما حتا اگر به اتکای برجام در حیطه ی اقتصاد گشایشی وقوع یابد، تنها با تعمیق همان روندی است که سال هاست آغاز شده است: تغییرات نسبتا چشم گیر در زمینه ی قانون کار و یا مناسبات کارگر و کارفرما، نحوه ی قراردادهای کار، خصوصی سازی ها، کاهش خدمات دولتی، ... چنان که پیداست برجام بناست سیاست نئولیبرالی گسترده ای را بر بازار کار ایران اعمال کند. چنین سیاست هایی که دو رکن اصلی آن ها خصوصی کردن و کاهش مخارج دولت بوده، در کشورهایی که طبقه ی کارگر به یمن مبارزات دهه های گذشته توانسته قوانینی در حیطه ی رفاه اجتماعی به دولت تحمیل کند، سطح زندگی را به شدت پایین برده و شکاف های طبقاتی را گسترش داده است. چنین سیاستی در جایی که دولت تا همین امروز هم تعهدات اجتماعی گسترده ای نداشته و یا سیستم بیمه های اجتماعی قابل اتکایی در آن موجود نبوده است، می تواند تاثیرات بسیار مخربی بر زیست میلیون ها مردم بگذارد. در کنار این ها، البته باید سیاست های پولی متناسب با پیش برد این برنامه ها را نیز اضافه کرد. سیاست هایی که بخشا دیکته شده ی صندوق بین-المللی پول خواهد بود و بخشا دولت خود مجبور به اتخاذ آن می شود. بورژوازی ایران البته راه دیگری غیر از پیش برد این سیاست ندارد و اختلافات جناحی نمی تواند مانع آن شود. اگر بورژوازی ایران به هزار زبان شلاق و شکنجه و کهریزک و کشتار نشان داده که ناتوان از ارائه ی پاسخی برای معضلات امروز جامعه است، این بر ما اکثریت مردم است که این پیام را دریابیم و خود دست به کار شویم.

◀ **پاسخ ۹:** این که در همین سال های اخیر چند شکل کارگری شکل گرفته، نشان می دهد که تنها سرکوب دولتی نیست که مانع ایجاد این شکل ها می شود. اما این که چقدر این شکل ها توانسته اند در پیش برد مبارزات کارگران و یا فراتر از آن بر وضعیت جامعه تاثیر بگذارند، بحث دیگری است.

مساله این است، که آیا شکل های موجود برای یک امر معین تشکیل شده اند (تک موضوعی) یا برای این که نیروی کار را مستقل از موضوعات و سوژه ها سازمان دهند. آن چه در ایران



به عنوان خطر برده داری نوین در جامعه ی سرمایه داری تلقی می شد، امروز واقعیت روزمره ی زندگی بخش های بزرگی از مردم جهان است. تقابل با چنین شرایطی مستلزم به زیر سؤال کشیدن بسیاری از بدیهیات روزمره ی جامعه ای است که این برده داری را چه در هیات جنگ و کشتار، چه در هیات فقر اقتصادی و فرهنگی، و چه در خلع سلاح سیاسی و فکری بر ما تحمیل کرده است. در مقابل این برده داری نوین، بشریت نوین به آرزوها و برنامه های کلان نیاز دارد.

◀ **پاسخ ۱۰:** فکر می کنم در خطوط کلی به این سؤال جواب داده ام، با این حال شاید تاکید بر چند نکته ضروری باشد. طرح مطالبات و اشکال مبارزاتی، مادام که سرنوشت جامعه و بشر را سرمایه و سرمایه داری رقم می زند، موضوع فعالیت هستند؛ چه ما خواهان حفظ وضع موجود باشیم و چه سودای درانداختن طرحی نو در سر داشته باشیم. آن چه که به نظر من امروز مهم است، این است که معنای وقایع در حال وقوع را دریابیم؛ مستقل از این که این وقایع در انگلیس و فرانسه اتفاق می افتند یا سوریه و ترکیه و ایران. اگر دریافته باشیم، که بین سه شغله بودن و گشت پهبادهای در آسمان و حضور ناوگان آمریکا در خلیج و آدم گشی داعش رابطه ای هست، آن وقت قاعدتا باید واکنش های دیگری برای دست یابی به شرایط بهتر زندگی داشته باشیم. پیش تر شاید می شد خواهان لغو قراردادهای موقت کار بود، بدون این که حضور جمهوری اسلامی را در جنگ های منطقه ای زیر سؤال برد، بدون این که خواهان جمع کردن بساط آمریکا و ناتو از منطقه شد، بدون این که آشکار و با صراحت علیه هر گونه دخالت مذهبی در زندگی مردم قد علم کرد. اما امروز دیگر این کارساز نیست. یا به عبارت دیگر، موفقیت در چنین عرصه هایی، پشتوانه های محکم تری می خواهد. و این یعنی همان نکته ای که در پاسخ به سؤال پیش طرح شد. دوره ی حاضر، دوره ی مسایل کلان است و این یعنی طرح این که چه نوع جامعه ای می خواهیم و چه نوع اش را نمی خواهیم.

جولای ۲۰۱۶

* * *

در سال های اخیر اتفاق افتاده، مخلوط سر در گمی در هر دو زمینه بوده است. در مورد اول، موفقیت یا عدم موفقیت آنان ساده تر قابل ارزیابی است. اما در مورد دوم، یعنی تلاش برای سازمان یابی کارگری، در مقیاس عمومی باید گفت که عدم وجود چنین تشکلی هایی مربوط است به اوضاع سیاسی ایران (نه الزاما امنیتی و سرکوب). واقعیت این است، که باید جنب و جوش سیاسی فعالی در جامعه موجود باشد تا مابه ازای خود را در تشکلی ها پیدا کند و این تنها شامل تشکلی های کارگری نیست. با عروج جنبش اصلاحات، علی رغم اهدافی که اصلاح طلبان حکومتی در آن تعقیب می کردند، اشتیاق به سازمان یابی و تلاش برای تحقق آن به مثابه جزئی از یک حرکت عمومی در جریان بود. اگرچه اصلاح طلبی آن دوره اساسا با شاخه ای از حکومت ایران تداعی می شد، اما خواست اصلاحات ریشه در نیازهای واقعی جامعه داشت و دارد. تلاش هایی که در این زمینه در حیطه ی سازمان یابی کارگری صورت گرفت، بعدا با سرکوب و افول جنبش اصلاحات بسیار محدود شد، هر چند نیازش از بین نرفت. امروز نه اصلاح طلبی دولتی رمق سابق را برای اعاده ی قدرت این جنبش دارد و نه آلترناتیوهای دیگر سیاسی و اجتماعی، قدرت آن را دارند که سوخت و ساز این حرکت را تقویت کنند.

نکته این است که گسترش و تعمیق سازمان یابی سراسری، وقتی ممکن خواهد بود که دیدگاه های جا افتاده ای در جامعه طرح شده باشند؛ دیدگاه هایی که در پیوند با مسایل مبرم و دوره ای قرار می گیرند. مثلا چگونگی حل مساله ی بیمه های اجتماعی، چگونگی حل مساله ی آزادی های سیاسی و اجتماعی، چگونگی برخورد با معضلات ناشی از بحران های سیاسی در خاورمیانه، چگونگی اجتناب از جنگ و مخالفت با تروریسم، چگونگی ایستادگی در مقابل آمریکا و ناتو و دنبال چه های مرتجع منطقه ای شان... در غیاب حرکت ها و پاسخ های بزرگ، تشکلی های بزرگ و سراسری، اگر هم شکل بگیرند، مشغول مسایلی خواهند شد که بازپس گیری دستاوردهای دولت و دستگاه سرکوب اش چندان دشوار نخواهد بود.

جامعه ی ایران به دلایل مختلف فاقد اپوزیسیون سیاسی شکیلی و منسجم است. یا به عبارت دیگر، فعل و انفعالات درون طبقه ی کارگر در شرایط فعلی مابه ازای سیاسی فعالی در درون جامعه ندارد، بلکه خود باید منشا ایجاد چنین تحولی شود. و وقوع چنین تحولی با شیوه های نهادگرایانه ای که در حال حاضر تشکلی های کارگری موجود در پیش گرفته اند، به سختی قابل تصور است.

پیش تر اشاره شد، که بورژوازی حاکم ایران توان کار کلان حتا در راستای منافع خود را ندارد. به نظر می رسد، که متأسفانه طبقه ی کارگر هم مشغول کارهایی است که لااقل در کوتاه مدت نمی تواند منشا تحولی چشم گیر در جامعه شود. تاکید این نکته را ضروری می دانم، که بحث این نیست که تشکلی یابی تک موضوعی فاقد ارزش است، ابدا! مساله این است، که روح دوران را بفهمیم. دوره ی حاضر، دوره ی طرح مسایل کلان است و مبارزه ی تک موضوعی و تشکلی تک موضوعی مادام که به افق های بزرگ تر و راه حل های جامع تر گره نخورد، راه به جایی نخواهد برد. آن چه که سال ها پیش

